

محصل برای مدرسه

یا مدرسه برای محصل؟

بقلم آقای دکتر رضازاده شفق

کار جهان گردش و دور است و ازین جهت است که آنرا چرخ و دوران نام میدهند. وقتی مردم قائل بودند زمین ساکن است و آفتاب بدور آن میگردد بعد از ظهور امثال کپرنیک لهستانی (۱۵۴۳ - ۱۶۴۳) عقاید وارونه شد و گفتند زمین بگرد آفتاب میگردد.

در قرون سالفه در مغرب و مشرق قاعدهٔ تعلیم و تربیت براین بود که میگفتند محصل برای مدرسه و تابع مدرسه است و حالا میگویند مدرسه برای محصل و تابع استعداد و احتیاجات اوست خوردن برای زیستن و ذکر کردنست - تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست!

همان اروپا که بطور کلی توان گفت محل ظهور این فکر تازه است تقریباً تا چند سال قبل بآیین قدیم بیرونی مینمود مخصوصاً در قرون وسطی مدارس آندیار مانند حصارهای آهنین جامد و تغییر ناپذیر و تابع تربیت یک نسق و آداب و اوقات و دروس یکنواخت و تعلیمات آن محدود و معین و گوئی همه از یک قالب ریخته بود. کور و بیضا، بی هوش و باهوش، زن و مرد، بزرگ و کوچک بیگانه و خویش، شهری و دهاتی، همگی داخل بیک قسم مدرسه می شدند و از روی یک پروگرام درس میخواندند مثلاً موضوعاتی را که آنها را «هفت هنر آزاد» Studia Liberalia نام داده می شد و عبارت بود از صرف و نحو و بدیع و منطق و حساب و هندسه و نجوم و موسیقی تعقیب می کردند خواه بخوانند و خواه نخوانند، خواه استعداد برای تمام آنها داشته باشند خواه نداشته باشند. مدرسه بیک لباسی متحدالشکل مانده بود که بایست آنرا بر اندام هر کسی بیوشند خواه سازگار باشد خواه ناسازگار، حتی کتب درس مخصوص و معین و بعض کتاب ها گاهی دو سه قرن و بیشتر مرجع و مدار تدریس و تحصیل بود. مانند تالیفات بیوتیوس Beotius و ایزیدور Isidor

و اگر متون دینی را در نظر بگیریم مانند کتاب جامع العلوم «Aumma Theologiae» توماس آکوینی (سن توما داکن) که شامل علوم اولین و آخرین و مخصوصاً الهیات مذهب کاتولیک بود و لازم بود هر کسی آنرا بخواند و مطالب آنرا از بر داشته باشد.

در ایران هم چنانکه میدانیم جریان تحصیلات در گذشته بهمین منوال بود. بهمان طور که ستور را پیش نعل بند یا کرباس را بکارخانه رنگرز یا گل را بکوزه گر یا چوب بدرد گر یا فاز به آهنگر برده باشند شاگرد را هم بمدرسه می بردند و استاد همه را از یک عجبین میگرفت و بیک قالب می ریخت این بود که در نتیجه اینگونه تربیت «همه قالی» بار می آمدند و بعد از یک عمر تحصیل تازه مصداق این بیت میشدند و میگفتند:

در میکده افسوس بجایم نخریاند آن علم که در مدرسه آموخته بودم

و از آنهمه جزء عمه و گلستان و جامع عباسی و قانون فارسی و نصاب الصبیان و تاریخ معجم و ابواب - الجنان و انموذج و تصرف و عوامل جز یکمشت خطوط و مدار که سیاق می نامیدند و یک کاغذ نویسی

غالب مقرب الخاقانی چیزی در دست نداشتند و عده زیادی این قسمت را هم فراموش میکردند و این نکته واقعاً جالب توجه است که اکنون هم بسیاری از عوام موجودند اگر بی‌رسم معاموم خواهد شد مکتب خانه رفته ولی خواندها را بکلی فراموش کرده‌اند و کوئی فرامرز هرگز نبود! مثل اینکه در آن مکاتب يك طرز خاصی برای تعلیم موجود بوده است برای اینکه شخص چند سال هر چه خوانده فراموش نماید و افسوس اقلاً ذوقی و هوسی هم در آن ادوار تحصیل در میان نبوده تا محصلی که دروس را فراموش کرده بود لااقل بیاد آن ذوقها زنده باشد و بگوید:

روح پدرم شاد که میگفت باستاد
فرزند مرا هیچ میاموز بجز عشق
از بهترین خاطرات ابام مکتب خانه خوب آخوند بود و ستیزگی‌ها و روابط سگ و گربه بین هم مکتبها که اگر هم فرض کنیم خوب آخوند از بهشت درآمد بود آن دشمنی‌ها و آزارها حتماً دوزخی بودند. تحصیلات عالی هم مدارس همین ترتیب بود، معنی و معطول و شرایع و ائمه و مکاسب و معالم و موافق و اشارات و شفاء و امثال آن کتب معین و مشخص پشت سر هم تدریس می‌شد و آخوند جایلق و روضه خوان سرگذر و دعا نویس مسجد شاه نیز گاهی هم ردیف اشخاص جدی مستعد شده و یکدوره از اینها میدید و چون بیرون می‌آمد خر موسی را خر عیسی میخواند و من کان علی جلدۃ را من کان علی جلدۃ تلفظ میکرد و بقول صاحب معاییر بجای: « دنیا بمراد رانده گیر آخر چه میگفت: دنیا بمراد رانده گیر اخر چه!

در اینموقع برای رفع سوء تفاهم باید نکته ای را یاد آور شد. معمولاً گفته می‌شود چون تدریسات قدیم عمیق تر و اساسی تر بود درس خواندهای آن زمان عالم تر و ادیب تر باز می‌آمدند ولی فراموش می‌شود که عده این اشخاص دانشمند نسبت بعهده آنها نیکه یک عمر درس میخواندند بدرجه صفر است يك مکتب خانه اگر صد شاگرد بیرون میداد تنها بیست نفر باسواد و شاید يك عالم بدست می‌آمد و مابقی بعد از ده سال و بیشتر زحمت و تضییع وقت بی‌سواد بودند بهمین ترتیب بود مجالس درس علمای معروف هزارها طلاب خیرانی حجره های مدارس را پر میکردند و سر درس و محاضر علماء حاضر می‌شدند ولی یکی در هزاران مطالب فرا نمیگرفتند. شاید هزارها طلاب بیانات میر داماد را استماع می نمودند ولی دوتن نظیر صدرالدین شیرازی در نمی‌آمدند پس باید گفت اشخاص نامی و دانشمند مانند ابن سینا و ملا صدرا و قطب الدین و شیخ سبزواری تنها با استعداد فطری خود که واقعاً نوابغ بشر بوده‌اند توانسته‌اند از آن جنجال عاوم و دروس با قد علم بیرون آیند محصلین دیگر فدای این تحصیلات بکنواخت و یک برش گردیده از بین رفته اند که اگر تحصیل موافق استعداد برای آنها دست داده بود شاید در رشته خود ابن سینا بودند. البته بنده هم قائم بدون استعداد کلی آموختن دست نمیدهد و قبول دارم شمشیر نیک ز آهن بد چون کنند کسی ولی باید دانست که استعداد های خاص هم هست و باید هر قابلیت را فراخور عمل خود براه انداخت لازم نیست از هر آهن شمشیر ساخت فرموده اند و لکن فی الحدید منافع اصل مسلم صنایع عالم متمدن امروز هم حد اکثر استفاده از تمام مواد است نهایت برای هر ماده ای استعمالی پیدا میکنند و معانی و ارزش اشیا را کشف می نمایند و از اسراف و تبذیر می‌هراسند و کوئی بمقادیر ان الله لا یحب المذربین کار می‌بندند و در يك فایرک از پوست و خاکستر و قراضه و تفاله هم صرف نظر نمیکنند و سحر کیمیاگران عصر خواص هر ماده را هر چند بظاهر حقیر و ناچیز باشد دریافته و راه بهره برداری از آنرا باز می‌کنند و بقول شیخ شبستری میگویند:

جهان مانند خط و خال و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست ا
 وقتی از امور جمادی این استفاده بزرگ می شود البته راه خرد و حکم عقل بر اینست که از
 مصالح بشری کسه قابلیت ترقی و تخلیق او نسبت بجماد در فوق قیاس است صد چندان استفاده
 نموده شود .

یکی از اصول تمدن امروز که باید آنرا رکن ترقیات بشر دانست اصل انطباق Adaptation
 یا دانستن راه و رسم تحصیل بهترین شرایط و وسایل برای رشد و نمو کامل جسمانی و روحانی است .
 این اصل در عالم نبات و حیوان نیز مسلم است و از روی تحقیقات علمای علم تکامل مانند بوئن و
 هکسلی و داروین هر موجودی که راه انطباق بمحیط و شرایط را بهتر بلد باشد همان اندازه درمیدان
 تنازع بقا از آفات هلاکت و فنا بیشتر مصونست . در نظر دارم داروین در یکی از تالیفات خود راجع
 بقسمی جعل که در کوههای اطلس امریکا ساکن است تحقیقی نموده و معلوم کرده است این حشره
 که معمولاً پر ندارد در آن کوهها بسکه معروض صلعه باد بوده بتدریج برای مقاومت پر در آورده
 و بی پرها از بین رفته و محوشده اند ! یعنی آن حیوان حقیر به محیط خود انطباق نموده .

بشر استعداد انطباق بیشتر از تمام اصناف نبات و حیوان دارد مثلا حیوان و نباتی که در مناطق
 بارده زیست می کند در مناطق حاره نمیتواند و بالعکس در صورتیکه انسان هم در آلاسکا و سیبری میتواند
 زیست نماید و هم در عربستان و سودان . بعبارت دیگر انسان قابلیت انطباق دارد .

تطبیق اصل انطباق به عالم تعلیم و تربیت از مقررات مهم تمدن عصر ماست و میتوان آنرا از
 جمله پیشرفتهای بزرگ و درخشان این عصر محسوب داشت . مقصود از آن دریافتن استعدادهای گوناگون ملل
 و اقوام و طبقات و افراد و درك شرایط محیط و نشر و تممیم تعلیم و تربیت در خود آنست . اولین ملاحظه
 اساسی در اینباب مربوطست به اختلاف نژاد های مختلف و درجات و حدود اختلاف بین آنها . میان نژاد
 شناسان هنوز وحدت نظر حاصل نشده . بعضی مانند گوینوی خود همان در تبوت و اساسی بودن اختلاف و
 ریشه دار بودن مزایا و نواقص نژادی مصرند و برخی مانند بواس میکوشند نظریه تباین فطری را تا
 حدی از بین ببرند . ۱ .

در هر صورت از لحاظ تعلیم و تربیت نژادها اختلافی بین علماء نیست بدینمعنی که
 میگویند فرق بین نژادها خواه اساسی باشد خواه عارضی بهر صورت تعلیم و تربیت آنها باید مطابق
 خواص روحانی و جسمانی و استعداد و قابلیت آنها باشد و عده زیادی از معلمین ممالک متمدن در
 نقاط مختلف عالم مانند شمالیهای کابادا و ممالک افریقا و جزایر آسیا تحقیق و تجربه کرده و این
 قاعده را تایید کرده اند . مثلا در نتیجه مطالعات در افریقای جنوبی معلوم شده سن ورود بمدراس
 حدود نه و ده سالگی و دوره تحصیلات متوسطه در حوالی چهار سال باید باشد زیر آب و هوا و
 طبایع و ظرفیت بومیان آنند بار این تربیت را لازم دارد . ۲ .

بعد از ملاحظه نژاد مسئله محیط جغرافیائی و آب و هوا و محصولات در تعلیم و تربیت
 ملل و اقوام اهمیت دارد . شماره ساعات دروس و ایام تعطیل و طرز ساختمان ابنیه مدارس و
 موضوع دروس تابع محیط است مثلا در يك سر زمین زراعتی و فلاحتی مانند مصر و سویس و دره

Gobineau : Essai Sur L'inégalité des " Races Humaines " - ۱

Fr. Boas : " Mind of Primitive man " ,

۲ - رجوع شود به مجلدات سالنامه تعلیم و تربیتی امریکائی از نشریات دار الفنون .

کولومبیا مخصوصاً سالنامه ۱۹۳۱ « Educational Yearbook »

مسیسپی و ایالت تکزاس امریکا دروس مدارس بیشتر باید فلاحتی باشد و در نواحی مریخ و دارای آهن و زغال سنگ و نفت و آبشار مدارس صنعتی بیشتر مورد احتیاج است. حتی در يك مملکت هم بر حسب نواحی مناطق مختلف مدارس مختلف در خور است مثلا در ایران مدرسی که برای ترکمانان ترتیب داده میشود نمیتواند از تمام جهات عین مدارس کرمان یا خوزستان باشد بلکه باید احتیاجات محل و استعداد مردم در نظر گرفته شود.

معتقدات و داستانها و عادات و اخلاق ملل نیز در ترتیب پروگرام دروس عاملی مهم است. سز اواریست آنها را بکلی از نظر دور داشت.

طرز تحصیلات زن و مرد هم در حدود خاصی از هم فرق دارد مثلا در پروگرام مدارس ذکور دروس تجارتي و علوم سیاسی و مهندسی و نظام و نظایر آن بیشتر اهمیت دارد و در مدارس نسوان دروس اجتماعی و اخلاقی و صنایع مستظرفه و خانه داری و حفظالصحه.

* * *

مطالب فوق که بیشتر بر وجه مقدمه و بنحو اجمال مذکور افتاد در نزد عامه مقبول و واضح است و محتاج برهان و استدلال نیست. آنچه در این موقع در تشریح و تاکید آن فایده ای منظور نویسنده این سطور است درك اهمیت لزوم انطباقی است در مدارس متحدالشکل ذکور و انات يك ناحیه. یعنی نه تنها تطبیق و تنوع تنها در مدارس نژادها و ملت ها و مملکت های مختلف ضروریست بلکه این اصل باید تا حدی در تحصیلات جوانان زن و مرد يك منطقه و يك محیط هم رعایت گردد. اختلاف جوانان يك مرزوبوم حتی يك شهر ممکنست بر دو نوع باشد جسمانی و روحانی مثلا یکسده از اطفال و جوانان هر جامعه کوروال و کورند و تا پنجاه و شصت سال قبل این بدبختها از هر گونه مزایای تعلیم و تربیت محروم و همیشه در عالم تاری خود مغموم بودند و از این دنیای نور و نشاط و علم و عمل بهره ای نداشتند و باری برای جامعه بودند. تمدن اصل انطباق را در آن باب بکار انداخت و دریافت که اگر کور و کور از سامعه یا باصرا محرومند حواس دیگر را دارند و باید از آنها استفاده نمود و آنها را بکار انداخت پس شروع کردند باندیشیدن راه و رسم و تعلیم آنها و شماره ای را آموختند و معلوم شد نه تنها ممکن است شخص کور و کور و لال تعلیم یابد و بجهان دانش و بینش آشنائی پیدا کند بلکه بسا که در آن عالم تاریك مجهول لیاقت و استعداددخفته و مسدودی موجود است که با امکان استفاده از آن ظهور می نماید و قوت بشر و قدرت صانع را بهتر از بعضی اشخاص سالم جلوه می دهد. از این جمله بود حال ماری اورتن «Marie Heurtin» خانم فرانسوی و هلن کللر «Helen Keller» خانمی که در امریکا تربیت یافت و هر دو کور و لال بودند و با سواد و دانشمند شده و صنایع یدی فرا گرفتند و خانم دومی کستابی شیرین در حال خود نوشت که باغلب السنه ترجمه شده است. هم چنین پیر ویلی «Pierre Villey» فرانسوی که با از این حواس محروم بود و باعجاز تربیت انطباقی استعداد مدفون در اعماق وجود او را بعالم ظاهر آوردند و این شخص که ضعیف الاندام هم بود بتحصیلات عالی نایل آمد و از دارالفنون فرانسه درجهٔ عالی گرفت و کتاب عالم کوران او از کتابهای دلکش مؤثری است که خواننده را بی اختیار مجذوب و مسحور می کند و حس اعجاب نسبت به علوم تربیتی در انسان تولید می نماید. اینک امروز مدارس مفصل خوب مخصوص کوران و کران و لالان در هر يك از ممالک متمدن عالم تاسیس یافته و هزاران تن از این اشخاص ناقص الخلقه را صالح بکار زندگی مینمایند.

قابلیت دیدن يك دختر کور که از روی « نوت » مخصوص کور ها موسیقی دلنوازی میزند با ما مشین تحریر می نویسد یا کارهای گوناگون صنعتی انجام میدهد شخص را مبهوت میسازد و مشاهده این حسن استفاده از تمام قوای بشر و صالح کردن افراد با استفاده از قوای عالم که اعجاز تمدن امروز است انسانرا بی اختیار بحس تعظیم قدرت علم متحسب میکند.

کتابخانهها و مطبوعات و اسباب ورزش و میدانهای بازی و دیگر وسایل تفنن که مخصوص اشخاص کور و کر و لال بوجود آمده محیر است و باید دید و تامل کرد.

تتها ملاحظه خدمات و اقدامات يك خانم آلمانی موسوم به لمتز کلمروت «Lomnitz-Klamroth» در تاسیس و ایجاد کتابخانهها و مطبوعه کوران کافی است شخص صاحب نظررا بعظمت تشکیلات تعلیمی عصر معترف سازد.

از همین ردیف است کار تعلیم و تربیت اطفال و جوانانی که از دیگر اعضا محرومند مانند اشخاصیکه سُل و یا کاملاً بی دست و پا یا ضعیف الحواس اند یا قامتشان خمیده یا استخوان بندی آنها نمو کاملی نکرده یا مبتلا بصغر جمجمه هستند. همچنین آنها نیکه امراض عضوی مزمن مانند سل یا رماتیسم یا ضيق النفس یا زف الدم دارند. بدیهی است که در بین اشخاص سالم نیز تفاوت های جسمانی هست از قبیل ضعف و قوت و بزرگی و کوچکی و نمیتوان آنها را در تمام تکالیف تحصیلی یکسان شمرد.

همان اندازه که تفاوت های ساختمانی جوانان مورد توجه علمای تربیت واقم شده فرق های روحانی هم در تعلیم و تربیت دخالت و جانب نظر خاصی کرده و اشخاص ناقص العقل و کم حافظه یا مختل الشعور را البته بمدارس معمولی راه نمیدهند زیرا گذشته از اینکه خود اصلاح نخواهند شد تحصیلات دیگرانرا هم مختل خواهند نمود افسرده دل افسرده کند انجمنی را!

از طرف دیگر نمیشود این قبیل افراد را بکوجه انداخت و از جامعه بشر محروم کرد یا جبراً در همان مدارس معمولی دروسی را که برای آنها نیست توی کله آنها نوفید یا آنها را زهر داد و کشت. ممالک متمدن مدارس مخصوص افراد کم هوش باز کرده و دروس و حرفهای مناسب استعداد آنها را بآنها یاد میدهد و قوای آنها را با این ترتیب راه می اندازد. این انطباق از لحاظ اخلاق هم هست. بتجربه ثابت شده است که در هر گروه شاگردان یکی دو نفر از جنس ابوجهل و معاویه و سنان ابن انس پیدا می شوند که موزی و درشت و مصروع و عصبانی و بیست اند و بهیچوجه بوسایل معمولی تربیت نمی شوند و اسباب پراکندگی حواس و نزلزل معنوی و انحطاط اخلاقی دیگرانهم هستند.

کار آنها فساد و تفتین یا تملق و چاپاوسی است یا مراحل دروس را بواسطه تقلب و تهدید و تحریکات و شرارت طی نمایند. فرنگستان حال این قبیل افراد را هم تحت نظر طبیبان تعلیم و تربیت تشخیص و برای آنها مدرسی که موافق لیاقت خودشان باشد ترتیب داده حتی گاهی اسباب چوب و فلک خوب چربی هم برای آنها مهیا داشته!

خوب بخاطر دارم دختر هیجده ساله بی آرام و بد خو و شریری را در آلمان که مدارس معمولی نتوانسته بود او را تربیت کند و بیرون فرستاده بود و نسبت بپدر و مادر هم نافرمان و عاصی شده و اسباب پربشانی و کدورت و زحمت فوق العاده برای آنها شده بود بالاخره باشکایت والدین اولیای امور او را بیکدی از آن مراکز تربیت و تادیب فرستادند و دو سال شب و روز

اورا در آنجا نگه داشتند و با اینکه تربیت ستوران و آینه داری در مرحله کوران را محال شمرده - اند اخلاق و ماهیت این دختر فاسد تغییر یافت مانند دبوی رفته بود مثل آدمی باز آمد و بدرد خانواده و پدر و مادر خورد .

پس تنوع احتیاجات يك جامعه از طرفی و تنوع استعداد افراد از طرف دیگر سبب بوده که اینهمه مدارس گوناگون تربیتی و تادیبی و حرفتی بوجود آمده . رعایت بااستعداد و تمایل فطری جوانان اساس ترقی هوش و لیاقت دريك مملکت است . اگر جوانی را الزام بتعمیق دروسی نمایند که اهلش نیست و باید بزور حافظه و تقلب و تجلد و از ترس نمره و امتحان تن بفرآگرفتن آنها در دهد دو ضرر قطعی متوجه خواهد بود یکی اینکه جوان مذکور آن دروس را بطور قطع فرا نخواهد گرفت و عمر و وقت و مالی تلف خواهد کرد، از طرف دیگر استعداد خاص او که برای يك رشته مخصوص داشت کار نا کرده و ناآزموده خواهد ماند و کور و بیکاره خواهد بود و با این طریق لیاقتی که بالقوه بود و ممکن بود بعالم فعل و عمل درآید از بین خواهد رفت .

بدیهی است در اینصورت با عدم استفاده از استعداد هزار ها جوانان چه مایه خسارت معنوی و مادی متوجه يك جامعه میگردد وجه غفلتی عظیم در اینباب بکار میرود . مکرر دیده ایم که پدر یا معلمی از کار نکردن و نهمیدن و بلادت و کندی محصل شکایت میکنند و ناتوانی و بیمالاتی او مخصوصاً اسباب غم و کدر والدین میگردد . بهر وسیله از وعد و وعید و تبشیر و تهدید متمسک میگردد حتی معلم خصوصی آورده باز روی بار مینهند و جوان را بکلی مستغرق می نمایند و ذهن او را کند تر و خسته تر می کنند . تمام این اصرار ها و ابرام ها که گاهی بمواقف وخیم میکشند برای اینست که جوان يك یا دو موضوع را مثلاً ریاضی را یادگیرد غافل از اینکه عملیات تا حدی بمثابه اغذیه است و باید از روی اشتها صرف و تناول گردد و الا سوء هضم می آورد . همدوشان همچون تمام محکمت و مشابهات را خواندند او هم چنان در و اللیل ماند و کسی نتوانست او را بفرا تر نهادن قدم وادارد .

بقول مثل انگلیسی شتر را يك بچه هم می تواند لب آب ببرد ولی خوردن آب را خود شتر باید انجام دهد و صد نفر هم گرد آیند نمیتوانند آن حیوان را زور کی تشنه آب نمایند . در نتیجه اینگونه ملاحظات و بعد از تطبیقات و تجربیات بوده که مدارس گوناگون با اشکال و پرگرام ها و درجات مختلف از ابتدائی و فوق ابتدائی و متوسطه و عالی در فنون متعدد مانند انواع حرف و صنایع و هنر و علوم نظری و عملی و صنایع مستظرفه و غیره در ممالک فرنگک تأسیس یافته و هر فرد در فراخور استعداد خود بعد از تحصیلات ابتدائی یکی از شقوق مختلف را اختیار می کند ، و کسی عاقل و باطل و محروم نمی ماند و اگر کم هوش و بیحافظه و بیشعور هم باشد باز در خور فهم خود در مدارس مخصوص استفاده می کند . اگر دیوانه و جانی هم در آمد باز دارالمجانین و محبس های مخصوصی بتربیت او می پردازد و در توقیف و قلع و قمع قوای شر و تنمیه و تحریک قوای خیر در او میکوشد . این است معنی حد اکثر استفاده و حسن استعمال قوا و مملکت .

مطلبی که مهم است و در آنچه گذشت اشاره بدان شد رعایت بااستعداد های مختلف در

مدارس متحدالشکل است یعنی در داخل یکنوع و یکدرجه مدرسه هم باز می توان اصل تنوع را تاحدی که وحدت شکل را بهم نزند قائل شد.

از مدارس معمولی متحدالشکل عالم یکی متوسطه است، هدف اساسی متوسطه تعلیم علوم فوق ابتدائی و دون اختصاصی و عالی است. نظر عمده بر این است این دوره تعلیمات محصلینی بیرون بدهد که با اینکه در یکی از علوم اختصاصی نخواهند داشت از طرف دیگر اطلاع کافی از علوم مهمه عصر داشته و از حوادث مهمه تاریخ آگاهی یافته و ممالک مهم را شناخته و از اصول اجتماع و تمدن امروز با خبر بوده ضمناً زبان مادری و تواریخ وطن خود را خوب دانسته و فردی مفید و کار آمد و صاحب مسلک و اخلاق و عزت نفس گردیده و نماینده و نشایسته تمدن عصر حاضر شوند. این شکل تحصیل بقول فرانسویها تأمین يك تربیت مشترك Culture Générale می نماید و برای هر فرد از جوانان رسیده و مستعد هر ممالکت که میخواهند تعلیمات عالی به بینند یا در جامعه منشأ اتیری کردند لازم است.

بدیهی است این مقصود مشترك مستازم متحدالشکل و یگسان بودن مدارس متوسطه میباشد زیرا همه کس باید علمومی را تا حد معینی فرا گیرند. ولی حرف آنجاست که اصل انطباق در این وادی بزموتر بوده است و علمای تربیت در تشکیلات متوسطه تجربه ها و مطالعه ها کرده بالاخره در آنجا نیز قائل بیک نوع تنوع رعایت استعداد شده اند. و چاره هم جز این نبود زیرا در هر یکی از ممالک بزرگ تمدن عالم هزارها و ده هزارها از جوانان داخل مدارس متوسطه میشوند و ممکن نبود تمام شش یا هفت سال اختلاف استعداد را در آنها اهمیتی نگذاشته و قریحه خاص هزاران جوان را شش سال تمام بیکاره و عاطل نمایند و مجبور بفرار گرفتن دروسی کنند که مناسب ذهن آنها نیست. از طرف دیگر از يك تعلیم و تربیت مقدماتی و مشترك که نصب العین تعلیمات متوسطه است نمی شد باسانی صرف نظر کرد. بعد از مطالعه بین این دو نظر مخالف را تاحدی تالیف کردند و کوشیدند حق هر یک از دو عقیده را ادا نمایند یعنی نه کاری کنند که متوسطه بکلی منسحب شده و شکل مدرسه اختصاصی پیدا نماید و نه طوری نمایند که هزارها مردم برخلاف ذوق و استعداد مجبور بیاد گرفتن يك نوع دروسی گردند. پس اهتمام کردند از یکطرف تربیت مشترك و تعلیمات کلی Culture générale را حفظ نموده از طرفی نیز تا حدی موافق استعداد و مقصود و تمایلات محصل عمل کنند. حتی این نظر را معلمین محدود الفکر قرون وسطی داشته و مدارس متوسطه بشعبه ادبی و علمی تقسیم کرده و در واقع در آن باب دچار تفریط هم شده و در بعضی موارد تجزیه کامل نموده و مردم را از بعضی دروس عام المنفعه محروم کرده بودند.

امروز نهضتی مهم که از قریب بیست سال با اینطرف در ممالک مهم مانند فرانسه و آلمان و انگلستان و امریکا شروع نموده متوجه باصلاح این مسئله است و نظر بر اینست که در متوسطه ها یا اقلاً در دوره دوم آنها تنوع بیشتر را قائل گردند و بدون ازدست دادن دروس اساسی مربوط به تربیت و تعلیم مشترك یا تأمین آوردن سوبه معاونات برای حداکثر تاثیر و تحقق استعداد های مختلف مجری باز نمایند مثلاً محصلینی را که استعداد خاصی برای ریاضی دارند بیشتر از لزوم مجبور بصرف اوقات بدرسهای نبات و حیوانشناسی نمایند یا آتھائی را که قابلیت خاص صنعتی دارند و از طرفی هم میخواهند تحصیلات متوسطه بیتمد تاحدی آزادی دهند و وسایل تهیه نمایند تا دروس مربوط بآن مقصود را مانند فیزیک و شیمی و میکانیک بیشتر به بینند تا موضوعات دیگر علمی و

ادبی و کسی را که میل به علوم طبی دارد و می خواهد دوره تعلیمات متوسطه را طی نماید فرصت دهند تا دروس طبیعی مانند نبات شناسی و حیوانشناسی و حفظ الصحه و شیمی طبی را مفصلتر تعقیب نماید و مجبور نشود ساعت‌هایی صرف شرح حال سعدی یا فرمولهای ریاضی کند و اسامی خویشاوندان (ویکترو هوگو) را از حفظ بداند و تمام دهات سیام و آنام را بار حافظه نماید. باز بتکرار میگوئیم مقصود هرگز تجزیه کامل متوسطه و از بین بردن تحصیلات عمومی و بهم زدن انتظام مقدمات نیست مدارس اختصاصی جداگانه باید باشد و متوسطه برای تأمین یک تربیت عمومی و تشحیذ ذهن و معتاد کردن جوانان بنظام ذهنی و ترتیب عقلی و تربیت فکر برای درک مسائل علمی و ادبی و آزمون احساسات برای دریافتن زیباییها و تناسبهای عالم و یاد دادن راه و رسم یک زندگی مقبول و بوجود آوردن ارباب ادب و فرهنگ است.

ولی با این همه آئین مشترک و مقصود کلی باید کوشید و استعداد افراد را تا آنجا که ممکن است مجاری خاصی در همان محیط متوسط باز نمود و نگذاشت قریحه و ذوق آن ها فدای کثرت موضوع بشود یعنی عمق فدای عرض و باطن فدای ظاهر گردد و جوان مدت شش سال بعضی موضوعات را که هرگز مناسب روحیات او نیست باجبار تعقیب نماید یعنی تناسب آن موضوعات نسبت بدروس مطلوب او مساوی باشد.

مسئله تنوع در متوسطه مسئله کجدار و مریز است. فکر باریک و ورزیده و آشنائی کامل بروحیات جوانان لازم است تا شخص اهمیت این تنوع در عین وحدت را در یابد و الا اگر متوسطه مانند حصاری جوانان را نگهداشته و بفرار گرفتن بکمشت موضوعات بدون انطباق و تنوع و بدون رعایت بقاعده الاهم فالاهم مجبور نماید نتیجه این خواهد بود که بکلمه زیادی جوانان مایوس و از درس ناراضی و ثقل دوست باز آمده بانواع وسایل مدرسه را تمام کرده و با فکری مبهم و ذوقی کور و بکار نیفتاده و خسته و معلول داخل جامعه کردند و معمولاً چون از اول استعداد فطری و تمایل طبیعی آنها جریان نیافته بالطبع در انتخاب شغل و تعیین شکل زندگی دچار یک حیرت و بی تکلیفی شوند و کار را با اتفاق واگذارند و مانند خس و خاشاک تابع امواج حوادث گردند تا روزگار آنها را به اداره فلاحه یا بانک ملی یا دارالتجزیه ابن سینا یا وزارت اقتصاد یا نفت جنوب یا راه آهن پرتاب نماید، و آنها در نتیجه تصمیم و عزم خود رشته کاری را نتوانند انتخاب کنند، چون انتخاب معمولاً برخلاف پیش آمد و اتفاق است و مقاومت و متانت و عزم می خواهد و تعلیمات اجباری که استعداد جوانان را پشت پا زند و در پروراندن آنها اهتمام نکند از نخست تشکیل عزم و اراده را در آنها مانع میگردد، و حکم علوم روان شناسی بر اینست که پایه عزم و اراده در اشخاص غالباً منوط بهمان رشد و نمو اولین استعدادهای آنهاست. دکتر رضا زاده شفق

میاسای از آموختن یک زمان

ز دانش میفکن دل اندر کمان
همه هر چه باستم آموختم
بهر آرزو بر توانا شدم
از آموزگاران میرتاب سر

میاسای از آموختن یک زمان
چه گوئی که کار خرد توختم
ندانی، چه گوئی که دانا شدم؟
چو خواهی که رنج تن آید ببر